

« ژوزف هایدن »



موسیقی‌دان بزرگی که در این فصل معرفی خواهیم کرد مردی بود که می‌توان ویرا مظهر و معرف دوره معینی از تاریخ، و حتی نمونه کامل فردی از افراد اجتماع و تمدنی دانست که از بین رفته است. برخی از خصوصیات این مرد - و در نتیجه: آن اجتماع - امروز موجب حیرت می‌گردد. اگر امروز بخوایم این مرد را بی طرفانه مورد قضاوت قرار دهیم باید دقت و کوشش بسیار بکار ببریم زیرا اگر ویرا با مقیاس زمان معاصر بسنجیم و باطرز فکر اجتماعی امروز قضاوت کنیم، او را موجودی عجیب خواهیم یافت... نویسندگان شرح احوال او بخود زحمت بسیار می‌دهند که ویرا مردی دوست‌داشتنی معرفی نمایند و جلوه‌گر سازند ولی این زحمت غالباً بی‌حاصل می‌ماند...

این مرد « فرانتز - ژوزف هایدن » (F. - J. Haydn) نام داشت و یکی از دوازده فرزند عرابه‌سازی بود که در یک دهکده کوچک اتریش بحرفه پرسر و صدای خود اشتغال داشت. این صنعتگر زحمتکش متأسفانه

بزحمت از عهده تأمین معاش خانواده بزرگ خود برمی آمد و از همین رو
 «ژزف» کوچک از نخستین سالهای کودکی ناگزیر بود که به تلاش معاش
 بپردازد. «ژزف» را درشش سالگی در خدمت یکی از بستگانش که معلم
 مدرسه ای بود بکار گماشتند که لا اقل از اینراه خوراک و پوشاکش تأمین
 گردد. ولی هایدن خردسال، بطوریکه بعدها خود گفته است، در ازای
 زحمت و مرارتی که درخانه آن «آقامعلم» متحمل می شد «... بیشتر کتک و
 سیلی نوش جان می کرد تا اغذیه و اشربه!...» با اینحال همان معلم مدرسه
 بود که نخستین درسهای موسیقی را به هایدن آموخت. در آن موقع هایدن
 شش سال از عمرش می گذشت و صدای خوبی داشت. دو سال بعد اولیای
 هایدن ویرا بعنوان خواننده «سوپرانو» یکی از کلیساهای شهر «وین»
 سپردند و بدینگونه خود را از شر این کودک ناخواسته آسوده ساختند. هایدن
 مدت نه سال در آن کلیسا بسر برد ولی در هفده سالگی بعلمت اینکه صدایش
 طبعاً تغییر کرده بود بخدمتش خاتمه دادند و بجای او برادرش «میشل» را
 استخدام کردند. بدین ترتیب هایدن باردیگر - و این بار در وین - خود را
 در برابر فقر و تنگدستی عجیبی یافت و بزحمت بسیار موفق شد که از گرسنگی
 نبرد ...

هایدن در این دوره برای بدست آوردن چند پول سیاه در کوچه و
 خیابان راه می افتاد و در زیر پنجره خانه های اشرافی بنوازندگی و خوانندگی
 می پرداخت. شبی، هنرپیشه معروفی او را زیر پنجره خود یافت و استعداد او
 توجهش را جلب کرد تا جائی که در صدد شناختنش برآمد. هنرپیشه مزبور
 به هایدن پیشنهاد کرد که متن و نمایشنامه ابرائی را که بتازگی تمام کرده بود
 بموسیقی درآورد، و در این باره به هایدن توضیحاتی داد، و منجمله از او
 خواست که منظره طوفانی را در دریا و همچنین غرق شدن دریاوردان را
 باموسیقی توصیف نماید... هایدن جوان با سرافکنندگی اعتراف کرد که
 بعمرش دریا ندیده است... مؤلف نمایشنامه پس از لحظه ای تفکر گفت «این
 مطلب هیچ اهمیتی ندارد... من همین الآن بشمانشان می دهم که دریاوردی
 که در حال غرق شدنست بادست و پای خود چه حرکتی انجام می دهد تا بلکه
 بر ساحل نجات دست یابد...» و بلافاصله دو چهارپایه بهم وصل کرد و خود



برزوی شکم روی آنها خواهید
 و در حالی که بادست و پای خود
 حرکات شنا را تقلید می کرد از
 همکار خود خواهش کرد که
 وزن و ضرب آن حرکات را
 یادداشت نماید ...

اپرای مورد نظر، که
 اپرای مسخره آمیزی بود،
 بزودی نوشته شد و بنام «ابلیس

گوزپشت» بروی صحنه آمد ولی از آنجا که خالی از انتقادهای نیش داری
 نبود پس از یکبار نمایش، اجرای آن ممنوع گشت.

هایدن از سر نو با وضع بدی رو برو شد ولی خوشبختانه دبری نگذشت
 که تقدیر ویرا بر سر راه شاعری بنام «مه تاستاز» و آهنگسازی مشهور
 موسوم به «پورپورا» قرار داد. «پورپورا» با او بانخوت و تکبر بسیار
 سخن گفت ولی حاضر شد که او را با سمت «پیشخدمت و موسیقی دان»
 استخدام نماید. هایدن مدت مدیدی بر سر این کار عجیب باقی ماند. در این
 مدت هایدن چندین بار محل خدمت خود را تغییر داد و در خدمت شاهزادگان
 و نجبای متعددی بکار اشتغال ورزید. کار هایدن عبارت بود از سرگشی
 به آشپزخانه، تیمار کردن اسبهای درشکه و ... نوازندگی در مجالسی که
 اربابانش ترتیب می دادند ... هایدن مدتی هم در خدمت خانواده مشهور
 «استرهازی» بکار اشتغال داشت، سپس بخدمت شاهزاده «پول-آنتوان»
 درآمد. هنگامی که نامبرده بدرود زندگی گفت خدمتگزارانش - و من جمله
 هایدن - بعنوان ارث بخدمت برادرش «نیکولا» منتقل شدند ... هایدن
 مدت سی سال بر سر کار خود در خدمت «نیکولا» باقی ماند بدون اینکه بتواند
 از نعمت استقلال برخوردار گردد.

تصور این چنین وضعی، برای یکی از بزرگترین موسیقی دانان تاریخ،
 مشکل مینماید. شاید بهمین علت باشد که بعضی از نویسندگان شرح احوال
 هایدن تصور کرده اند که سمت «پیشخدمت و موسیقی دان» در آن دوره کار

چندان پستی نبوده است . برای رفع سوء تفاهم بی‌مناسبت نیست قسمتهائی از متن قرارداد استخدامی هایدن را در خدمت «استرهازی» در اینجا بیاوریم:

«... آقای هایدن باید مثل دیگر موسیقی‌دانان لباس خدمتکاران را بپوشد ... هنگام غذا خوردن و حرف زدن از حرکات دور از نزاکت خودداری نماید . نامبرده بر سر میز خدمتگزاران غذا خواهد خورد . از آنجا که وی بچندین ساز آشنائی دارد باید مرتباً با همهٔ سازها تمرین نماید تا قابلیت و قدرت خود را از دست ندهد . وی مجبور خواهد بود که هر نوع آهنگی که از جانب والا حضرت جلالتمآب بدو سفارش شود بسازد و آنها را بکسی نسپارد و دقت نماید که کسی از روی آن نسخه‌ای بر ندارد و آنها را منحصرأ در معرض استفاده والا حضرت قرار دهد و هیچ آهنگ دیگری برای احدی جز والا حضرت ننویسد مگر با اطلاع و اجازهٔ مخصوص والا حضرت ... آقای هایدن باید هر روز قبل از ظهر و بعد از ظهر در راهرو بحضور والا حضرت بار یابد و استفسار نماید که آیا والا حضرت مایلند که ارکستر نوازندگی کند یا خیر ... وی باید دقت نماید که پیوسته در ساعات مقرر آمادهٔ اجرای اوامر باشد ...»

قرار دادی که اشاره کردیم شامل چهارده مادهٔ مشابه دیگر می‌باشد . این چنین قراردادی بالطبع برای شکستن نبوغ آهنگسازی چون هایدن مساعد نبود ، ویرا بکار سفارشی طاقت فرسائی و امی داشت ، مانع انتشار آثارش می‌گشت و او را از حق شهرت و افتخار محروم می‌داشت .

هایدن در زندگی خانوادگی نیز چندان سعادت‌مند نبود . وی از مدتی قبل با مردی که سازندهٔ کلاه کپس بود آشنائی یافته بود و بخانهٔ او رفت و آمد داشت . این مرد دو دختر « پا به بخت » داشت . هایدن که از همان نخستین ملاقات بدختر جوانتر دل باخته بود از او خواستگاری کرد . دختر جوان این پیشنهاد را پذیرفت ولی پس از چند هفته فکر و مطالعه اظهار داشت که وی هرگز کسی را جز حضرت مسیح بشوهری نخواهد شناخت و چندی بعد بصومعه‌ای رفت و تارك دنیا شد ... هایدن برای اینکه شکست و ناکامی خود را فراموش کند تصمیم گرفت خواهر بزرگتر نامزد سابق خود را بزنی بگیرد ... و این تصمیم متأسفانه بمرحلهٔ عمل درآمد !..

هایدن با این تصمیم ، و با ازدواج با « ماریا - آنا - آلویزا » ، ترش-

روی‌ترین ، و لخر جترین ، احمقترین و تحمل‌ناپذیرترین زنی‌را که می‌شدد
 شهر پیدا کرد بهمسری برگزیده بود ؛ این زن بدخلق و مزور بزودی‌خانه
 هایدن‌را به‌دوزخی مبدل ساخت ... آنچه که در رفتار و اخلاق وی بخصوص
 نابخشودنی بشمار می‌رود اینست که وی برای کار و هنر شوهرش ارزشی
 قائل نبود و دستخط آثار او را برای پیچیدن گوشت و سبزی و یا مصرف
 «سیگودی» موهایش بکار می‌برد !..

این زنی دیو سیرت زجر و رنج بسیار بر شوهر خود هموار ساخت .
 روزی ، سالها بعد از آن ، هایدن درحالی که به یک نوازنده فرانسوی برده -



های تقاشی خانوادگی خود را
 نشان می‌داد و هنگامی که جلوی
 تصویر زن «مرحومه» اش رسید
 گفت « ... آه این یکی خیلی
 مرا از کوره بدر می‌برد ... »
 زندگی زناشوئی مشقت‌آمیز
 او چهل و یکسال طول کشیده
 و در این مدت هایدن با بردباری
 عجیبی خلق و خوی خشن همسر

خود را تحمل کرده بود . شاید هم ایمان و احساسات مذهبی هایدن ، تحمل
 بار تقدیر نامهربانش را پراومسکن می‌ساخت زیرا هایدن مردی بسیار مؤمن
 بود ؛ او خود در این باره گفته است : « هنگامی که حس می‌کنم منبع الهامم
 خشک شده است تسبیح‌را بدست می‌گیرم و به پروردگار روی می‌آورم ؛
 سفونی ناتمام من بدینگونه خود بخود و با آسانی بسر می‌رسد ... »

و اما شرایط زندگی و کار هنری هایدن که امروز چنین پست و تحقیر -
 آمیز و شرم‌آور بنظر می‌رسد در آن دوره نوعی «دیربژیسیم»^۱ هنری بود .
 هنرمندرا کم و بیش همچون درخت باروری می‌شمرند که آنرا در باغ خود
 می‌کاشتنند ، از آن مواظبت می‌کردند ، جهت نمو شاخه‌هایش را تعیین می‌کردند
 و از حاصلش استفاده می‌نمودند ... برای دریافتن کیفیت و هم کمیت آثار هایدن

۱ - سیاستی که فعالیت‌های افراد اجتماع را تعیین و راهنمایی می‌کند .

توجه به این «تکنیک» و طریقه «درخت کاری» لازم بنظر می رسد. بدین معنی که فی المثل یکی از اربابان هایدن در خانه خود چهارنوازنده داشت که از آنمیان یکی کشیش خانوادگی و دیگری در عین حال کارپرداز و مدیر موسیقی بود. همین امر موجب شده است که هایدن در آن دوره هیچده «کوآتور» زهی بنویسد... با اینکه چون شاهزادگان «استرهازی» ارکستر بزرگی در اختیار داشتند هایدن ناگزیر فعالیت هنری خود را به فورم سنفونی اختصاص داد و موفق شد که یکصد و چهار سنفونی از خود بیادگار گذارد! يك چنته دیواری درخت، غالباً بیش از درختی که در معرض وزش باد بحال خود گذاشته باشند، محصول بیار می آورد!

از طرف دیگر هایدن ناگزیر بود که شرایطی را که اشاره کردیم بپذیرد. در قرن هیجدهم برای موسیقی دانی که می خواست از راه هنر خود زندگی کند، تأمین و تهیه خوراک و پوشاک و مسکن کاری بس مشکل می نمود...

کلیه آثار هایدن نتیجه «سفارش» های متعددیست که وی در سرتاسر زندگی خود با نظم و دقت بسیار انجام داده است. همین «سفارش» هاست که مجموعه آثار او را شامل ۱۰۴ سنفونی، ۱۱۵ «مس»، ۸۳ «کوآتور» ۲۴ «کنسرتو»، ۴۴ سونات، ۲۴ «تریو»، ۱۹ اوپرا، ۵ «اوراتوریو» و آوازهای بی شماری بزبانهای آلمانی و ایتالیائی و اسکاتلندی ساخته است... هایدن با اجازه شاهزادگان «استرهازی» دوبار به لندن سفر کرد زیرا از لندن هم سفارشی برای نوشتن چند سنفونی دریافت کرده بود. این دو سفر از نظر درآمد مالی و چه از لحاظ شهرت و افتخار بسیار موفقیت آمیز بود و بزودی نام هایدن را در سرتاسر اروپا مشهور ساخت و تقدیر و زندگی او را دیگر گونه ساخت. از آن پس هایدن بعنوان استاد «موزار» و «بتهوون» مورد احترام قرار گرفت و موفقیت دو شاهکار او یعنی «آفرینش» و «فصلها»، موجب شد که سالهای آخر عمرش قرین شهرت و افتخار گردد. در سالهای آخر عمر، هایدن فوق العاده طرف توجه و علاقه عامه بود. شبی که «آفرینش» او را اجرا می کردند ویرا - که بسختی بیمار بود - بر روی تخت روانی به تالار کنسرت بردند؛ شنوندگان چنان استقبال پرشوری از او



کردند که نزدیک بود ازدحام
شدیدی درگیرد. همان شب بود
که بتهوون مغرور و سرسخت
در برابر او زانو زد و دست
لرزانش را بوسید.

آثار هایدن با همه
«کلاسیسیسم» لحن و بیان خود،
خالی از برخی بدعت های نو
نیست. سالهای کودکی او در
کناردریاچه ای سپری شده است

که نامش، در زبان آلمانی، بمعنی «نی زار» آمده است («Rohrau»).
او از همان سالهای کودکی بهر آنچه که بر روی این دریاچه نی زار می گذشت
دقت و توجه می کرد. انعکاس نور و منظره غروب آفتاب و رعده و رنگین کمان
بر روی آب، و برا چنان تحت تاثیر می گرفت و چنان در صفحه ذهنش نقش
می بست که وی درصدد برآمده است آنها را بزبان موسیقی «ترجمه» کند.
همچنانکه می دانیم بسیاری از آهنگسازان پس از او بدو تاسی جسته و با کمک
طبل های ارکستر طوفانهای بی شمار و بوسیله فلوت های کوچک برقه های
فراوان پدید آورده اند... عشق و علاقه ای که هایدن به طبیعت داشت و سرا
موسیقی دانی «بصری» ساخته است، چشم تیز و کنجکاو او همه چیز را
«می شنید»؛ هایدن حتی در آثار کاملاً «انتزاعی» و «موسیقی خالص»
خود موفق شده است که تصویر یاداستان یا منظره ای را راه دهد و القاء نماید.
اگر زندگی بدو اجازه می داد که وی تمایل غریزی و طبیعی خود را دنبال
کند شاید هایدن بجای اینکه «پدر سنفونی» گردد، «پدر منظومه
سنفونیک» لقب می یافت... بخصوص که لقب «پدر سنفونی» در مورد
هایدن قابل بحث و تردید تلقی می شود.